

امنیت انسانی:

نگاهی به گذشته پیش از نگاه به آینده ♦

دکتر شهربانو تاج بخش *

بخش ۱

امنیت انسان چیست؟

(۱) امنیت انسان چیست؟

معانی ضمنی مفاهیم «امنیت» و «ناامنی» در بافت های مختلف نسبی است. برای برخی افراد نا امنی بدین معنای است که ناگهان دریا بند تضمینی برای شغل، خدمات بهداشتی، رفاه اجتماعی، آموزش و غیره ندارند. برای برخی دیگر ناامنی ریشه در نقض حقوق بشر، افراط گرایی، خشونت داخلی، گسترش مناقشات، آوارگی و غیره دارد. بنابر این برای اینکه مفهوم امنیت قابل درک باشد باید به صورت تجربه ذهنی در سطح خرد و بر اساس تجربیات روزمره مردم تعریف شود.

ساده ترین تعریف امنیت نبود ناامنی و تهدید است. در واقعیت معمولاً مفهوم امنیت با خطراتی که یک کشور را تهدید می کند عجین است. ولی تمرکز امنیت انسانی بر خطراتی است که افراد و جوامع را تهدید می کند. این خطرات می تواند بقای افراد را تهدید کند (سوء استفاده جسمی، خشونت، شکنجه و یا مرگ) و یا تهدیدی باشد برای معیشت وی (بیکاری، کمبود غذا، مشکلات بهداشتی و غیره) و یا کرامت را به خطر اندازد. بنابر این فقر را می توان تهدیدی برای امنیت انسانی تصور کرد زیرا نه تنها با افزایش

♦ اصل این مقاله به زبان انگلیسی در صفحات ۱۹ تا ۴۸ این مجموعه به چاپ رسیده است. علاقه مندان جهت دسترسی به منابع به اصل مقاله به زبان انگلیسی مراجعه نمایند.

* برنامه‌ی صلح و امنیت بشر [Institut d'Etudes Politiques (Sciences Po)] پاریس، فرانسه.

پست الکترونیکی: shahrbanou@yahoo.com

خشونت ثبات کشور را به خطر می اندازد تهدیدی برای کرامت افراد نیز هست. بنابراین امنیت انسانی در معنای گسترده یعنی رهایی از نیازمندی، رهایی از ترس و زندگی سربلند (پرکرامت) .

هرچند هیچ کدام از تعاریف امنیت مقبولیت جهانی ندارند ولی در حال حاضر سه مکتب در این زمینه وجود دارند:

- ۱) مکتب اول عمدتاً از رئالیست ها و نو رئالیست ها شکل گرفته است که امنیت انسانی را فاقد انضباط تحلیلی می دانند. از دید این گروه امنیت انسانی الگوی تحلیلی مفیدی نیست بلکه یک برنامه سیاسی است. این گروه امنیت انسانی را الگویی نو و قابل پذیرش که ارزش مطالعه داشته باشد نمی دانند.
- ۲) مکتب دوم این مفهوم را می پذیرد ولی بر تحدید آن به مفهومی متمرکز بر «رهایی از ترس» و عوامل زنده نگه دارنده خشونت تأکید می کند.
- ۳) مکتب سوم تعریف گسترده دربردارنده مفاهیم «رهایی از ترس»، «رهایی از نیازمندی» و رهایی از بی حرمتی را برای درک بحران های معاصر ضروری می داند.

رویکرد مینیمالیستی^۱ که به امنیت انسانی در مفهوم «رهایی از ترس» محدود می شود توسط کانادا در گزارش کمیسیون بین المللی مداخله و حاکمیت کشورها به نام *وظیفه دفاع* (۲۰۰۱) به کار گرفته شد. این رویکرد به تهدید های مستقیم که امنیت افراد و سلامت جسمی شان را به خطر می اندازد محدود می شود، تهدیداتی از قبیل: درگیری مسلحانه، نقض حقوق بشر، ناامنی عمومی و جنایات سازمان یافته. رویکرد گسترده ماکسیمالیستی برنامه توسعه سازمان ملل UNDP، دولت ژاپن و کمیسیون امنیت انسانی (۲۰۰۳) به کار گرفته شده است و تمرکزش بر تهدیدات مستقیم - غیر مستقیم و ذهنی - عینی حاصل از درک سنتی نا امنی، توسعه نیافتگی و نقض حقوق بشر است. این تعریف گسترده بر یافتن راه حلی منسجم برای مسائل چند جانبه گوناگون تأکید می کند.

به طور خلاصه امنیت انسان یعنی :

- ۱- درک تهدیدات جدیدی و رای اشکال سنتی خشونت
- ۲- درک عوامل جدید تعیین کننده امنیت و رای حکومت (با تأکید بر افراد و جوامع)
- ۳- درک رابطه متقابل توسعه، حقوق بشر و امنیت.

^۱ Minimalist

۲) دستاوردهای مفهومی امنیت انسانی

تغییر شکل امنیت از مسئله ای مرتبط با کشورها به مسئله ای مربوط به افراد به پاسخ های جدیدی برای این سؤالات فراهم کرده که: «امنیت چه کسی»، «امنیت حاصل از چه چیزی»، و «امنیت از چه طریق».

امنیت چه کسی؟ امنیت انسانی بیشتر فرد (یا افراد) را «مرجع» امنیت می داند و نه حکومت ها را. هرچند این به معنی نادیده گرفتن امنیت حکومت نیست. دیگر اینکه هیچ کدام از مصالح مملکتی از هدف غایی که امنیت مردم است مهم تر نمی باشد. رابطه بین امنیت حکومت و امنیت افراد رابطه ای مکمل و وابسته است و تقویت هر یک به تقویت که دیگری منجر می شود. بدون وجود امنیت انسانی امنیت حکومت هم دست نیافتنی است و بالعکس.

امنیت حاصل از چه چیزی؟ از آنجا که تمرکز مفهوم امنیت انسانی بر رفاه و کرامت افراد است تهدید هایی که در این مقوله گنجانده می شوند نیز ورای خشونت است و مجموعه ای از خطرات مختلف و رابطه بین آن ها را شامل می شود. خطراتی که امنیت انسانی را تهدید می کنند می توانند عینی و ملموس باشند مثل درآمد ناکافی، بیکاری فصلی، عدم دسترسی آسان به خدمات بهداشتی و آموزشی مناسب و غیره، و یا ذهنی مانند عدم توانایی در کنترل سرنوشت خویش، بی حرمتی، ترس از جنایت و خشونت و غیره. این تهدیدات می توانند مستقیم باشند (به صورت هدفدار سازمان دهی شده باشند مثل شکنجه نظام مند) یا غیر مستقیم (آن هایی که حاصل اهمال کاری هستند یا دلیل ساختاری دارند مثل سرمایه گذاری ناکافی در بخش های کلیدی اجتماعی و اقتصادی همچون بهداشت و آموزش).

چارچوب امنیت انسانی در مورد عوامل تهدید سه اصل را می پذیرد: اول اینکه باید توسعه نیافتگی و نقض حقوق بشر را «تهدیداتی» بدانیم که به اندازه ناامنی های سنتی مهم هستند، دوم اینکه عوامل تهدید کننده با هم مرتبط هستند و سوم اینکه چنین ارتباطی بین عوامل تهدید می طلبد که هیچ کدام را بر دیگری مقدم نشماریم.

امنیت از چه طریقی؟ محبوب الحق که این مفهوم را در سال ۱۹۹۴ و در گزارش توسعه بشری UNDP ابداع کرد پاسخ این سؤال را به صراحت بیان می کند: امنیت انسانی را می توان از طریق «توسعه» به دست آورد نه به وسیله «اسلحه».

امنیت تنها به معنی پایان جنگ با نبود خشونت نیست. بلکه فرصت در امنیت سرکار رفتن و در محیطی امن کار کردن را هم شامل می شود. یعنی لازمه امنیت این است

که هر فرد شغلی داشته باشد، در فرایندهای سیاسی مشارکت داشته باشد، به بتواند امکانات تحصیلی فرزندان را فراهم کند، در سلامت زندگی کند و همه این ها را در شرایطی انجام دهد که مطمئن باشد دستاوردهایش را به یکباره از دست نخواهد داد. بنابراین این ناامنی را نمی توان از طریق راهکارهای نظامی یا سیاسی کوتاه مدت حل کرد بلکه باید راهبردی بلند مدت و مبتنی بر توسعه و بهبود وضعیت حقوق بشر برایش جست. باید بقاء رفاه و کرامت فرد هدف غایی باشد و حکومت، سازمان های سیاسی و دموکراتیک و بازار در جایگاه دوم و وسیله ای برای نیل به این هدف غایی در نظر گرفته شود. بنابراین این امنیت انسانی در مقایسه با الگوهای سنتی امنیت هم یک گسست اخلاقی است (زیرا امنیت افراد و جوامع را هدف غایی خویش قرار می دهد) و هم یک گسست روش شناختی (زیرا بر این باور است که با تأمین امنیت افراد در حله نخست امنیت حکومت، منطقه و نظام بین الملل هم تأمین خواهد شد).

۳) مهمترین انتقادات مفهومی وارده چه بوده اند؟

برای درک بهتر انتقادات وارد شده بر این مفهوم نسبتاً جدید می توانیم آن ها را در چهار گروه طبقه بندی کنیم:

۱- *انتقاد/ مفهومی حاکی از آن اند که تعریف امنیت انسانی (یا فقدان چنین تعریفی) مانع پیشرفت آن شده است.* این دسته انتقادات تعریف گسترده امنیت انسانی را زیر سؤال می برند و آن را تأریفی بسیار مبهم و در مقابل تهدیدات ناکارآمد می دانند که از درک علل و توضیح رفتارها عاجز است.

۲- *از دیدگاه تحلیلی این مفهوم با مردود شمردن قوانین و واقعیت های سنتی روابط بین الملل و حرکت به سوی تعریفی روکاست‌گرا^۱ از امنیت بین الملل رشته های آکادمیک موجود را به چالش می کشد.* از میان این انتقادات امن گردانی گزاف^۲ نه تنها از دیدگاه اخلاقی بلکه عقلاً نیز محل سؤال است. باور بر این است که یک پارادایم هنجارگذار نیز در چارچوب پوزیتیویستی و تجربه باورانه واقع گرایی قرار نمی گیرد.

۳- *معنی تلویحی/ اخلاقی و سیاسی برنامه امنیت انسانی نیز مورد انتقاد گرفته است.* زیرا نقش سنتی حاکمیت حکومت در مقام تنها تأمین کننده امنیت و نیز استقلال کشور در بافت بین المللی را به چالش کشیده است.

¹ Reductionist

² Over-Securitization

۴- آن‌هایی که می‌خواهند دیدگاه امنیت انسانی را برای حل پاره‌ای مشکلات /جریبی در پیوند سیاست و بلاغت استفاده کنند. این انتقادات حاکی از آن‌اند که ذهنی بودن و پیچیدگی مفهوم امنیت انسانی اولویت بندی را مشکل و ارزیابی دستاوردها را مبهم می‌سازد.

فارغ از ای انتقادات مفهوم امنیت انسانی به یکی از مفاهیم کلیدی حوزه روابط بین‌الملل تبدیل شده است که به صورت روزافزون توسط دانشگاهیان در حوزه‌های توسعه و مطالعات امنیت مورد پژوهش قرار می‌گیرد. از دیدگاه سیاسی، مفهوم امنیت انسانی آینده‌ای نامعلوم دارد.

بخش ۲

سیاست‌های امنیت انسانی

(۱) تکوین

محبوب‌الحق اولین فرد در سیاست بین‌الملل نبود که تعبیر «رهایی از ترس» و «رهایی از نیازمندی» را مطرح کرد. این تعبیر پیشتر در ۶ ژانویه ۱۹۴۱ در سخنرانی روزولت در کنگره و در غالب بخشی از دیدگاه مبتنی بر «جهانی بر پایه آزادی‌های چهارگانه انسان» مطرح شده بودند. از میان چهار نوع آزادی که روزولت معرفی کرده بود دو تای آن‌ها اساس شکل‌گیری سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ را شکل دادند: رهایی از ترس و رهایی از نیازمندی.

ولی این دو مفهوم همیشه به صورت مجزا به کار می‌رفت و ستون‌های حقوق جهانی بشر را شکل دادند (و به نسل معروف شدند). در دوران جنگ سرد کشورهای غربی مصرانه به دنبال فراهم آوردن حقوق مدنی و سیاسی بودند (رهایی از ترس) در حالی که بلوک شوروی و کشورهای در حال توسعه پسا استعماری به دنبال نسل دوم یعنی حقوق توسعه و اقتصاد بودند (رهایی از نیازمندی). با پایان جنگ سرد در گزارش توسعه انسانی UNDP سعی شد بین این دو مفهوم سازش ایجاد شود و مفهوم امنیت انسانی به منظور دربرگرفتن همزمان رهایی از ترس و رهایی از فقر ابداع شد.

این تغییر پارادایم امنیت بین‌الملل واکنشی بود در مقابل تحول واقعیت‌های ژئوپولیتیکی. در دنیای جنگ سرد مفهوم امنیت با امنیت حکومت، یعنی حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی در مقابل تهدیدات نظامی، متناظر انگاشته می‌شد. در دهه ۸۰

مفهوم امنیت گسترش یافت تا علاوه بر امنیت نظامی و سرزمینی کشور تهدیدهای غیر سنتی همچون افت شرایط محیطی و اقتصادی را هم دربر گیرد. در دهه ۹۰ نقش آفرینان موقت - شرکت های خصوصی، سازمان های بین المللی، NGO ها و نهادهای غیر ملی - به بازیگران عرصه روابط بین الملل تبدیل گشتند. همه این ها توجه را از سمت جنگ به رفاه و درک وابستگی متقابل و فزاینده ملل و افراد معطوف کرد.

ظهور پدیده امنیت انسانی در دهه ۹۰ را می توان پیروزی جنوب دانست زیرا توانست مسائل مربوط به توسعه را وارد مباحث امنیت جهان کند. گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۴ محبوب الحق را می توان ادامه اتراضات علیه ناکارآمد و غیر اخلاقی بودن ساختارهای امنیتی موجود دانست، ساختارهایی که فقط رویارویی نظامی شرق و غرب را در نظر داشت ولی نگرانی های بقیه کشورهای جهان برای توسعه را به حاشیه می راند. این بی عدالتی ها پیشتر در برخی گزارشات کمیسیون های مستقل رده بالا مورد توجه قرار گرفته بود: مثلاً در گزارش شمال-جنوب که به ریاست ویلی براند در سال ۱۹۸۰ ارائه شد این مسئله مطرح شد که گرسنگی و بحران اقتصادی به اندازه خشونت نظامی در به خطر افتادن صلح نقش داشته است. گزارش سال ۱۹۸۲ کمیسیون به ریاست اولاف پالم که «امنیت جهانی: طرحی برای بقا» نام داشت نیز فقر گرسنگی را برای بقای بشر از جنگ و حمله نظامی خطرناکتر توصیف کرد. در سال ۱۹۹۰ کمیسیون شرق به ریاست جونز نییر فقر، بی ثباتی، مشکلات محیطی و نبود دموکراسی را ریشه های ناامنی معرفی کرد.

در نظر گرفتن مسائل مرتبط با توسعه از دیدگاه امنیتی و غیر نظامی و نیز رعایت عدالت در روابط بین الملل اساس بیشتر خواسته های جنبش عدم تعهد (NAM) و کشورهای درحال توسعه (G77) را شکل می دهد. با این وصف خواستگاه امنیت انسانی تقاضای کشورهای درحال توسعه است. با این وجود در بخش بعد خواهید دید که این مفهوم توسط کشورهای شمالی انتخاب و در کشورهای جنوب رد شد.

۲) گاه شمار سیر تکاملی مفهوم امنیت انسانی در سطح بین المللی

- در سال ۱۹۹۲ پطرس غالی در برنامه ای برای صلح برای نخستین بار در تاریخ سازمان ملل به طور صریح به مفهوم امنیت انسانی اشاره و آن را بخشی از وظایف بین المللی در راستای دیپلماسی پیشگیرانه، برقراری و تداوم صداح و بازسازی پس از درگیری عنوان کرد. - گزارش توسعه انسانی UNDP در سال ۱۹۹۴ متنی تأثیرگذار بود که امنیت انسانی را نیازی ضروری برای برقراری صلح در دوران پس از جنگ سرد می دانست. در این متن امنیت انسانی در مفهوم گسترده یعنی «رهایی از ترس» و «رهایی از فقر» تعریف شده

بود. در سال ۱۹۹۴، گزارش توسعه‌ی انسانی^۱ یا HDR ویژگی‌های دیگری برای این مفهوم بر شمرد. از جمله «ایمنی در برابر خطر گرسنگی دوره ای، بیماری و سرکروب و نیز محافظت در برابر اختلالاتی که زندگی روزمره را با مشکل مواجه می‌کنند، چه در خانه، چه در محل کار و چه در جامعه».

- در سال ۱۹۹۵ و در اجلاس سران درکپنهاگ، G77 از ترس اینکه مفهوم امنیت انسانی حاکمیت کشور را بر هم زند با دیده‌ی شک و تردید با آن برخورد کرد.
- در دهه ۹۰ مفهوم امنیت انسانی توسط کوفی عنان دبیر وقت سازمان ملل در حکم سال ۱۹۹۹ این سازمان موسوم به بیانیه هزاره و نیز در سخنرانی اجلاس هزاره سران سازمان ملل در سال ۲۰۰۰ گنجانده شد.

- در سال ۱۹۹۶ وزیر امور خارجه کانادا، لوید اکسورثی، رویکرد رهایی از ترس را مبنای سیاست خارجه کشور خود قرار داد. وی از این رهگذر دو هدف را دنبال می‌کرد. نخست تبدیل کانادا به یکی از نیروهای حافظ صلح با قدرت متوسط در روابط بین‌الملل و سپس پاسخ دادن به فشارهایی که اعتلاف گسترده ای از NGO ها با همکاری دولت برای تنظیم معاهده منع استفاده از مین‌های زمینی و تشکیل دادگاه رسیدگی به جنایات بین‌المللی (ICC) وارد می‌کردند.

- در سال ۱۹۹۸ دولت ژاپن به رهبری نخست وزیر کیزو اوباشی تعریفی جامع‌تر از مفهوم امنیت انسانی ارائه کرد که مبتنی بر «ارزش‌های آسیایی» و «رهایی از نیازمندی» بود. انگیزه‌های اصلی ژاپن از این کار عبارت بودند از: کسب حمایت بین‌المللی برای سیاست «دسته چک»، حمایت از کشورها برای خروج از بحران آسیا و بدست آوردن کرسی دائم در سازمان ملل از طریق اهدای بالاترین میزان سپرده در تاریخ سازمان ملل برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های امنیت انسانی.

- در سال ۱۹۹۹ کانادا از تشکیل شبکه امنیت انسانی متشکل از ۱۳ کشور «همفکر» حمایت کرد. این کشورها عبارت بودند از اتریش، کانادا، شیلی، کاستاریکا، یونان، ایرلند، اردن، مالی، هلند، نروژ، سوییس، اسلوانی و تایلند به همراه آفریقای جنوبی در نقش ناظر. این گروه در طول سال‌های فعالیتش به موفقیت‌هایی نیز دست پیدا کرد ولی این موفقیت‌ها به شکل مبارزات موقتی بود که به امضای معاهده اتاوا به منظور منع استفاده از مین‌های ضد نفر (۱۹۹۷) و شکل‌گیری دادگاه جنایی بین‌الملل منجر شد.

¹ Human Development Report

² Checkbook

- در سال ۲۰۰۳ کمیسیون بین المللی مداخله و حاکمیت کشورها (ICISS) به رهبری گارد ایوانز و محمد صاحبون که از طرف کانادا حمایت می شد از جامعه جهانی خواست تا «مسئولیت دفاع» را به عنوان یک اصل در موارد نقض فاحش حقوق بشر بپذیرد. این کمیسیون مفهوم حاکمیت را به گونه ای تعریف کرد که مسئولیتی دوجانبه را در آن بگنجد، مسئولیتی که در خارج احترام حاکمیت دیگر کشورها و در داخل احترام به کرامت و حقوق اساسی همه مردم کشور را شامل می شد.

- در سال ۲۰۰۳ کمیسیون امنیت انسانی (CHS) به صورت مستقل و با حمایت ژاپن تأسیس شد. رؤسای این کمیسیون ساداگو اوگاتا، کمیسر عالی سابق سازمان ملل در امور پناهندگان، و آمارتیا سن، اقتصاددان برنده جایزه نوبل، بودند. این کمیسیون گزارش تحت عنوان وضعیت کنونی/امنیت/انسانی با هدف به اجرا در آوردن رویکردی توسعه محور منتشر کرد. این گزارش امنیت انسانی را به نفع عموم مردم می دانست و کشورها و جوامع بین المللی را ملزم می کرد برای حفاظت و حمایت از مردم گرفتار و قدرت بخشیدن به آن ها با هم همکاری کنند.

- در سال ۲۰۰۴ دبیر سازمان ملل در هیئت عالی رتبه بررسی تهدیدها، چالش ها و دگرگونی در گزارشی به نام *دنیایی امن تر: مسئولیتی همگانی* خاطرنشان کرد که باید با در نظر گرفتن ماهیت و روابط متقابل و رو به افزایش چالش های امنیتی چاره ای برای عوامل تهدید کننده امنیت در قرن ۲۱ اندیشید.

- در سال ۲۰۰۴ اتحادیه اروپا دکترین امنیت انسانی برای اروپا ارائه کرد که بر نقش این اتحادیه در فرونشاندن مناقشات خارج از مرزهایش تأکید می کرد. این دکترین در شرایطی مطرح شد که اتحادیه اروپا سعی می کرد نقش برقرار کننده صلح را بهتر ایفا کند خصوصاً برای اینکه بتواند مهاجرت درون مرزهایش را کاهش دهد.

- در سال ۲۰۰۵ کوفی عنان در طرحی که در قالب گزارش *در آزادی بیشتر* برای اصلاحات سازمان ملل ارائه کرد، هرچند به صورت مستقیم به عبارت امنیت انسانی اشاره نکرد، سه عنصر تشکیل دهنده آن یعنی «رهایی از ترس»، «رهایی از نیازمندی»، «امکان زندگی سربلند (پر کرامت)» را مضامین اصلی گزارش خود عنوان کرد.

- در بند ۱۴۵ سند برون داد که در اجلاس سران کشورهای جهان سال ۲۰۰۵ در مجمع عمومی ارائه شد بر سر بحث و گفتگو در سازمان ملل برای تعریف دقیق تر امنیت انسانی توافق شد.

- در سال ۲۰۰۶ سازمان ملل نهادی بنام دوستداران امنیت انسانی تشکیل داد که از ۳۴ کشور مختلف از شمال و جنوب و به ریاست مشترک مکزیک و ژاپن متشکل می شد.

- در تابستان ۲۰۰۸ مجمع عمومی بحثی ترتیب داد که تعدادی از کشورهای مختلف از جنوب و شمال عقاید کلی شان را در مورد مفهوم امنیت انسانی بیان کردند.
- در همین زمان یونسکو که از اواخر دهه ۹۰ سعی می کرد این مفهوم را در برنامه گسترده اش برای صلح قرار دهد با انجام یک سری رایزنی‌های منطقه ای در آسیای شرقی، آسیای مرکزی، آمریکای لاتین، اروپا و غیره به بررسی ویژگی های مفهوم امنیت انسانی پرداخت.

- نهادهای سازمان ملل با کمک مالی ژاپن به این سازمان در بیش از ۱۷۵ پروژه امنیت انسانی در سراسر جهان سرمایه گذاری کردند.
- اجلاس همکاری کشورهای جنوب شرق آسیا (ASEAN) بحث در مورد تنظیم برنامه امنیت انسانی به صورت بخشی از تعهد انعطاف پذیر^۱ را آغاز کرده است. اتحادیه عرب بخش امنیت انسانی را در سال ۲۰۰۷ تأسیس کرد که وظیفه آن تشریح و به کارگیری تعریفی از امنیت انسانی است که با واقعیت های خاورمیانه و جهان اسلام سازگار و در برابر اصلاحات داخلی و خشونت خارجی کارآمد باشد.

۳) دستاوردهای سیاسی چه بوده اند؟

۱- نخست اینکه ظهور مفهوم امنیت انسانی در صحنه بین المللی به معنی پیروزی این باور است که زندگی کرامت افراد اگر از امنیت بین المللی و منطقه ای و امنیت کشورها مهمتر نباشد کم اهمیت تر هم نیست.

۲- دوم اینکه این امر موجب درکی چندجانبه از رابطه متقابل خطرات و تهدیدها نه تنها در میان مرزها بلکه در بین بخش ها شده است. برای مثال وقتی مردم از نا امنی اقتصادی رنج می برند سلامتشان هم به خطر می افتد. نا امنی غذایی تنها ناشی از کمبود غذا نیست. بلکه ریشه در مشکلات محیطی، توزیع، کیفیت و غیره دارد. اهمیت چنین درکی در این است که برای مثال تبعات بحران های گسترده اقتصادی را در زندگی روزمره مردم می جوید و نه فقط در وضعیت بازار و امنیت کشور.

^۱ Flexible Engagement

۳- سوم اینکه پذیرش چنین مفهومی کمک می کند علل اصلی مناقشات حاصل از نارضایتی مردم و گروه ها را در بی عدالتی و نابرابری بجوییم و نه فقط در رهبری سیاسی که به دنبال دستاوردهای سیاسی است.

۴- چهارم اینکه مسائل مربوط به توسعه و زندگی روزمره مردم به اندازه دفاع و تدارکات نظامی مهم شده اند. پس در واقع امنیت انسانی یعنی هزینه بیشتر برای توسعه و هزینه کمتر برای دفاع. بعلاوه باور عمومی این است که بهترین استراتژی امنیتی استراتژی تضمین کننده توسعه است.

۵- پنجم اینکه مفهوم امنیت انسانی چندجانبه گرایی را تقویت می کند. امروزه همین بر این باورند که حل و فصل مسائل تحدید کننده امنیت تنها مسئله ای ملی نیست زیرا ممکن است بقیه مناطق هم دچار عواقب آن شوند. این امر تا حدودی باعث ایجاد وحشت از مداخله دیگران شده است ولی وجود چند نقش آفرین به معنی زیرپا گذاشتن حاکمیت یک کشور نیست بلکه نشان دهنده احساس وظیفه جمعی و تلاش برای یافتن راه حلی جامع برای رفاه مردم است. بنابر این مفهوم امنیت انسانی محافظت و حمایت از مردم و قدرت بخشیدن به آن ها را برای کسانی که توانش را دارند یک وظیفه می داند و اولین کسانی که موظف به انجام این امر هستند خود دولت ها اند.

۶- نهایتاً این که مفهوم امنیت انسانی باعث پذیرش این مسئله شده که مردم خود می توانند عامل تغییر باشند. این امر معنای سیاسی را ملغی نمی کند (بدین معنی که مردم می توانند رهبری سیاسی و یا رژیم را تغییر دهند) ولی مردم را در تعیین مسائل مربوط به توسعه و کرامت خویش و تصمیم گیری در مورد آن ها شریک می داند.

۴) چالش های عمده ی سیاسی پیش روی این مفهوم چیست؟

در عین حال درک محدود مفهوم امنیت انسانی و یا سوء استفاده سیاسی از آن مشکلاتی را به دنبال داشته است. امنیت انسانی از مفهومی اخلاقی که محبوب الحق در ذهن داشت، یعنی همسو کردن خواسته های شرق و غرب، بسیار فراتر رفته است.

۱- ادامه دودستگی میان سخن شمال و جنوب: وجود دو تعریف برای امنیت

انسانی حاکی از این است که دودستگی میان شمال و جنوب و شرق و غرب در روابط بین المللی همچنان ادامه دارد. کشورهای غربی مثل کانادا همانطور که در چارچوب حقوق بشر به دنبال حقوق سیاسی بودند در اینجا هم برنامه رهایی از ترس را پیش گرفته اند. کشورهای در حال توسعه هم که قبلاً خواستار حق پیشرفت بودند حال با سردمداری ژاپن بدنبال رهایی از فقر هستند. رویکردهای دوگانه نسبت به امنیت انسانی نشان دهنده ی این

واقعیت است که نزاع شرق و غرب در دوران جنگ سرد جای خود را به تقابل شمال و جنوب داده است، تقابلی که علاوه بر قدرت مبنای ایدئولوژیکی و ارزشی دارد.

۲-ریاکاری حاصل از منفعت طلبی روشنگرانه؟: تعدادی از کشورها امنیت

انسانی را به عنوان ابزاری در سیاست خارجی خود به کار برده‌اند ولی هیچ کشوری آنرا به عنوان سیاست داخلی رسمی خود برنگزیده است. این حقیقت نشان می‌دهد که این مفهوم قربانی علاقه ملت‌ها برای نشان دادن نگرانی خود نسبت به دیگر کشورها شده است. امنیت انسانی از مفهومی جهانی و توصیفی، که در نوشته‌های محبوب الحق با عدالت جهانی و برابری همراه است، به ابزاری تجویزی در روابط بین‌الملل تبدیل شده است، ابزاری "برای دیگران" و "با دیگران" در سیاست خارجی و سیاست‌های مرتبط با سیاست کمک‌رسانی^۱.

امنیت انسانی نیز همچون سیاست خارجی به ابزاری برای قدرت‌های متوسط تبدیل شده است که از طریق آن سعی می‌کنند استقلال بیشتری در مقابل موسسات بین‌المللی کسب کنند، تاثیرگذاری بیشتری در سازمان ملل داشته باشند و اعتبار بیشتری در صحنه جهانی به دست آورند، خصوصاً (در مورد ژاپن و کانادا) در مقابل آمریکا. کانادا و ژاپن دو کشوری هستند که بیش از هر کشور دیگری از مفهوم امنیت انسانی در سیاست خارجی شان سخن به میان آورده‌اند و هدفشان از اینکار نشان دادن برتری نسبی شان در صحنه ی روابط بین‌الملل است:

کانادا به خاطر تعهداتش در قبال ایجاد صلح و حفاظت از آن و ایجاد ائتلاف در سیاست جهانی اقدام به ایجاد سازمان‌هایی همچون دادگاه جزایی بین‌المللی کرده و دست به مبارزه علیه مین‌های زمینی زده است. ژاپن هم برای نشان دادن سیاستهای ODA اش ابتدا خود را به آسیای از بحران گذشته^۲ پیوند داد و سپس به آفریقا.

به عنوان مثال دکترین اتحادیه اروپا از "سیاه چاله‌ها" که مناطقی در نقاط دیگر جهان و نیز اروپای "دیگر" هستند، سخن می‌گوید. این سیاه چاله‌ها مناطقی هستند که بیشتر ناامنی‌هایی که مستقیماً بر شهروندان اتحادیه اروپا تاثیر می‌گذارند از آنها سرچشمه می‌گیرد. از دید کلی تر این نقاط امنیت "ملی" و سنتی اروپا را بخطر می‌اندازند. بنابراین از نقطه نظر این دیدگاه امنیت بشر ابزاری است برای دستیابی به امنیت "داخلی". همانطور که دکترین اتحادیه اروپا می‌گوید در چنین وضعیتی وظیفه ی اخلاقی و نیز منفعت طلبی روشنفکرانه اروپا را وادار به دخالت هوشمندانه می‌کند، دخالتی که با

¹ Aid Policy

² post-crisis

استفاده از نیروهای نظامی-شخصی ویژه و باهدف حمایت از ارتش و پلیس برای بدست گرفتن کنترل و بازسازی نهاد های سیاسی انجام می گیرد.

رویگرد "منفعت طلبی روشنگرانه" مشکلات بسیاری را برای جهان در حال توسعه پدید می آورد: می گویند که چنین گفتمانی باعث تیره شدن رابطه بین مناطق به اصطلاح امن و مناطق دیگر می شود. استدلال اخلاقی - نه به خاطر دلایل صرفاً اخلاقی بلکه در موضع ضد منفعت طلبانه آن- نشان می دهد که مثلاً اروپا یک قدرت هنجارگذار متکی به ارزش های آزاد منشانه است، ارزش هایی که دیگران باید آنها را ارج بنهند. این مفهوم گفتمان های "رسالت متمدن سازی" را تداعی می نماید که طبق آن همانطور که بلر در نطق خود در آگوست ۲۰۰۶ بطور ضمنی اشاره نمود برخی کشورهای شمال اخلاقاً موظف می باشند در جنگ ارزش ها درگیر شوند. عدم پذیرش مسئولیت ناامنی هایی که اتحادیه اروپا در مناطق حاشیه ای خود ایجاد می کند، باعث شده سخن گفتن از چنین ارزش هایی بیشتر به فخرفروشی تعبیر شود.

غالباً از مسایل اخلاقی به عنوان ابزاری برای پنهان کردن سایر منافع ملی، چه اقتصادی - راهبردی باشند و چه زمین راهبردی (ژئواستراتژیک)، زیر پوشش سیاست خارجی در قالبی انسانی استفاده می شود. برای کشورهایی که در جنگ های بشر دوستانه و یا تغییر رژیم ها دخیل اند استفاده از واژگان امنیت انسانی بدین معنی است که آنها در چارچوب مسایل ملی سنتی، مگر در مورد مردم همان منطقه ی خاص، اقدام نموده اند. برای کشورهای جنوب هم که مورد مداخله قرار می گیرند مسائل اخلاقی ابزاری است که بر مبنای آن وضعیت حقوق بشر کشورهای ضعیف و ناتوان را مورد سرزنش قرار داد و در هر کشوری مداخله کرد، دست به تغییر رژیم زد، از طریق ابزارهای نظامی به تحمیل دموکراسی پرداخت، حکومت ها را نابود و جایگزین کرد و این همه را در حالی انجام داد که پاسخ درستی هم برای نقیصی مانند استفاده ی نامتقارن از زور وجود ندارد.

نهایتاً استفاده از امنیت انسانی به عنوان ابزاری در سیاست خارجی بر این فرض استوار شد که چنین امنیتی برای مردم دیگر کشورها مناسب است ولی ویژگی های لازم برای تبدیل به راهبردی داخلی را ندارد، راهبردی برای ساختن جامعه ای که همه در آن احساس امنیت کنند و توان در دست گرفتن سرنوشت خویش را داشته باشند. برای مثال اتحادیه اروپا از فقر در کشورهای عضو، شورش های شهری، بحران التقاط فرهنگی و سیاست های مهاجرتی نامناسب حرفی نمی زند.

۳- بهانه ای برای لیبرالیسم و حقوق بشر؟ یکی از بحث برانگیزترین دیدگاه

های مطرح شده در مباحث امنیت انسانی مسئله KERAMAT یا حقوق بشر است که مبنایی است برای درک هنجارهای فرهنگی غرب، فردگرایی و لیبرال دموکراسی. باور به ارجحیت افراد منجر به دیدگاهی منتقدانه گردیده است که طبق آن این مفهوم دستور کاری لیبرال در راستای فردیت گرائی می و با منافع جمعی کشورهای آسیائی و اسلامی مطابقت ندارد. بسیاری از کشورهای G77 امنیت انسانی را یک پارادایم قوم مدارانه می دانند که بر جنبه های ذهنی و ارزشهای فردی تاکید می کند و درعین حال قدرت نظامی و اقتصادی کشورهای شمال را تقویت می نماید.

کشورهای جنوب معتقدند امنیت انسانی می تواند ابزاری در دست کشورهای جبهه غرب باشد که از آن برای تحمیل ارزشهای لیبرال دموکراتیک و حقوق بشر به دیگر کشورها استفاده کنند. در این مجادله، که یادآور مجادلات مربوط به حقوق بشر در کنفرانس ۱۹۹۳ وین است، کشورهای آسیای شرقی به دفاع از آنچه رویکرد آسیایی حقوق بشر می نامیدند پرداختند. آن ها معتقد بودند که اجرای استانداردهای حقوق بشر باید با توجه به ویژگی های منطقه ای صورت بگیرد و حقوق اجتماعی- اقتصادی مقدم بر حقوق سیاسی- مدنی قرار گیرند.

این بحث بعدها در انتقادات پنجگانه ای که جنبش عدم تعهد (NAM) علیه پیش نویس سند برونداد سال ۲۰۰۵ سازمان ملل مطرح نمود نیز مشهود بود. جنبش عدم تعهد می خواست همه حقوق بشر - خصوصاً توسعه جهانشمول- ثابت، تفکیک ناپذیر، مرتبط و به هم وابسته باشند. بنابراین اگر غرب و خصوصاً آمریکا بر جهانی بودن، یا احقاق جهانی حق آزادی، تاکید می کرد، NAM هم در مقابل بر تفکیک ناپذیری و رابطه متقابل حقوق اصرار می ورزید.

دوم اینکه NAM به شدت با استفاده از حقوق بشر به عنوان ابزاری اصلاحی و مداخله جویانه برای دخالت جامعه ی جهانی در امور ملی کشورها، آن هم بصورت سلیقه ای و موردی، مخالف بود. اساس چنین اختلاف نظری استفاده از تحریم برای تقویت استانداردهای حقوق بشر بود. تعداد زیادی از کشورهای در حال توسعه همچون کوبا با همه تحریم ها مخالفت کردند و معتقد بودند این تحریم ها نشان دهنده استانداردهای دوگانه و برخورد سلیقه ای هستند و غالباً هدفشان برکناری دولت هایی است که اقداماتشان خلاف خواست برخی ابرقدرتهای خاص است. تحریم ها پیامدهای ناگواری را بر مردم عادی تحمیل نمود. از دیدگاه NAM مسایل حقوق بشر را باید در شرایط جهانی و با رویکردی سازنده و مبتنی بر گفتگو، با رعایت عدالت و برابری و انصاف، با احترام به حاکمیت ملی و

تمامیت ارضی، بدون دخالت در امور داخلی کشورها، بدون جانب داری، غیر سیلقله ای، شفاف و با در نظر گرفتن ویژگی های سیاسی، تاریخی، اجتماعی و مذهبی هر کشور حل و فصل کرد.

سومین مسئله این فرضیه است که مفهوم "امکان زندگی با کرامت در امنیت انسانی بدلیل پیروزی صلح لیبرال در دوران پس از جنگ سرد مسلماً تمایل به برقراری دموکراسی ایجاد می کند. این فرضیه رابطه ی ویژه ای با مشکل تحمیل دموکراسی - خصوصاً شکل غربی آن - به عنوان پیش نیاز توسعه و نیز تنها مدل تشکیل حکومت در دوران پس از درگیری، دارد. مبنای صورت های غربی دموکراسی آزادی فردی، تفکیک قوا، نهادهای رسمی و انتخابات است. کشورهای غیر غربی مخالف تحمیل این صورت های دموکراسی بودند. برای مثال NAM در پاسخ پیشنهادات مطرح شده در سند اجلاس سران سازمان ملل گفت «هر چند نظام های دموکراسی ویژگی های مشترکی دارند ولی نمی توان گفت تنها یک مدل دموکراسی وجود دارد.» بسیاری از کشورهای در حال توسعه از این نگران بودند که توسعه ی دموکراسی لازمه ی توسعه ی کشور باشد. بسیاری از کشورها از جمله کشورهای آسیای جنوب شرق و آسیای مرکزی که می دیدند چین و روسیه غیر دموکراتیک توسعه یافته اند، لزوم وجود دموکراسی برای توسعه را زیر سوال بردند.

نهایتاً اینکه کشورهای عضو NAM علاوه بر پذیرش اهمیت توسعه ی دموکراسی در سطح ملی، همصدا با چین و G77، تاکید فزاینده ای بر دموکراتیک شدن نظام های حکومتی بین المللی، همچون صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی، ورزیدند تا از این طریق کشورهای در حال توسعه نقش بیشتری در تصمیم گیری های بین المللی ایفا کنند. محبوب الحق نیز در مفهوم امنیت انسانی ابداعی خود بر دموکراتیک شدن بانک جهانی و IMF تاکید کرده بود.

بنابراین مجادله پیرامون امنیت انسانی به منزله ی مفهومی غربی تنها حاصل تعارض ارزش های مبتنی بر جامعه آسیایی و ارزش های لیبرال و فردگرایانه نبود، بلکه ریشه در نارضایتی های حاصل از تحمیل دموکراسی و قید و بندهای حاصل از آن داشت.

۴- بهانه ای برای دخالت؟ تعریف محدود مفهوم امنیت انسانی آن را با ایده ی

«وظیفه ی دفاع» و نقش جامعه ی جهانی در دخالت های بشردوستانه در کشورهایی که حکومت، بدلیل ضعف یا ماهیت غارتگر خود، نمی تواند و یا نمی خواهد از افراد محافظت کند، عجین شده است. بر اساس معیار وظیفه ی دفاع، که ابتدا از رویکرد محدود کانادا به امنیت انسانی پدید آمد و بعدها توسط کمیسیون بین المللی مداخله و حاکمیت کشور در

سال ۲۰۰۱ جایگاه خود را ارتقاء بخشید، در شرایطی خاص و کاملاً تعریف شده مداخله در یک کشور قانونی خواهد بود.

چنین رویکردی به امنیت انسانی سبب شده است که کشورهای در حال توسعه از دخالت دیگر کشورها در امور داخلی شان و به نفع مردم و در نتیجه نقض حاکمیت خود بیمناک شوند. هر چند ارجحیت حاکمیت بیشتر و توسط فرانسیس ام. دنگ طراح ایده ی «حاکمیت: مسئولیت» دچار تزلزل شده بود. ایده ی دنگ متعاقباً توسط کوفی عنان و در تعریفی که وی از دوگانگی ارائه کرد بکار گرفته شد. وی دوگانگی را اینچنین تعریف کرد: حاکمیت نه تنها کشور را از دخالت‌های غیر ضروری خارجی محافظت می کند بلکه حکومت را هم مجبور می کند به حقوق اساسی و منافع اعضایش احترام بگذارد.

در عرف بین الملل مفهوم حاکمیت به گونه ای باز تعریف شده است که به معنای مسئولیت حکومت در قبال شهروندان خود باشد. ولی کشورهای در حال توسعه مدعی اند فشارهای حاصل از محدودیت ها و رقابت عوامل فراملی و نیروی بازار توانائی آنها را در تامین و حمایت از مردم شان کاهش داده است. مداخله در یک کشور علاوه بر اینکه در بلند مدت بیشتر زیان می‌رساند تا سود، به عنوان دستاویزی برای تغییر رژیم کشورهایی که برنامه ی لیبرال جهانی را بر نمی تابند نیز استفاده می شود. در چنین شرایطی کشورهای در حال توسعه که شاهد برخورد موردی و مبتنی بر راهبرد منافع ابرقدرتها هستند، گفتمان هایی همچون امنیت انسانی را بدلیل اخلاق گرایی افراطی، استانداردهای دوگانه و برخورد سلیقه ای و تحریف شده رد می کنند. یکی دیگر از دلایل رد این گفتمان توسط کشورهای در حال توسعه عدم در نظر گرفتن دلایل ساختاری درگیری است. علاوه بر این چون این گفتمان در مورد سیاست ها و اقدامات کشورهای جنوب حالت مداخله جویانه بخود می-گیرد ولی در مقابل نقش بازار و ساختارهای حکومت جهانی هیچ عکس العملی نشان نمی دهد و آنها را کاملاً آزاد می گذارد، کشورهای در حال توسعه آن را نمی پذیرند از آنجایی که هیچگاه نمی توان در کار کشورهای قدرتمند دخالت کرد، بیم آن می رود که اقدامات بین المللی که به نام امنیت انسانی صورت می گیرند به حق انحصاری کشورهای قدرتمند در برابر کشورهای ضعیف تبدیل شود. وظیفه ی حفظ گفتمان نه تنها از دیدگاه سیاسی و اخلاقی، بلکه از نقطه نظر قوانین بین الملل بحث برانگیز باقی مانده است.

لازم به ذکر است که استاندارد وظیفه ی دفاع حاصل تعریف محدودی از امنیت انسانی است که فقط بر ترس از خشونت و نقض حقوق بشر تکیه می کند. چهارچوب مفهوم امنیت انسانی در اصل و در تعریف گسترده اش نه تنها مداخله جویانه نیست بلکه بر اقداماتی در راستای وظایف توسعه‌ای نیز تاکید می کند. بحث مداخله در امور دیگر کشورها

نمونه ی سوء استفاده از تعریف محدود امنیت انسانی توسط کشورهای خاص و با هدف استفاده از غیبت کشورهای جنوبی در بحث های منجر به تعریف این مفهوم است.

۵) مشروط سازی جدید کمک رسانی: محبوب الحق می خواست شاهد

جهانی مبتنی بر رابطه جدید میان شرق و غرب باشد، رابطه ای براساس توافق نامه های دو جانبه و همکاری متقابل و نه اهدای کمک، مساعدت، مبادلات یکطرفه و رویارویی و شرایط یکطرفه. (الحق، ۵: ۱۹۹۸). به نظر می رسد همین دیدگاه مسئله مساعدت در توسعه را مطرح کرد، مسئله ای که خواستار تجارت منصفانه ی بیشتر و اهدای کمک کمتر خصوصاً کمک های مشروط از طرف کشورهای صنعتی به کشورهای در حال توسعه بود.

با این وجود رویکردی که تعریف گسترده ی امنیت انسانی به توسعه دارد نتوانسته سرمایه گذاری بیشتری جذب کند و به تقویت برنامه های اجرا شده با کمک اهدایی ژاپن، خصوصاً در کشورهای گذر کرده از جنگ، بپردازد. لازمه ی رویکرد رهایی از نیازمندی این است که کشورهای ثروتمند همه وظایفشان را، از جمله اهدای ۰/۷ درصد از تولید ناخالص ملی برای مساعدت رسمی توسعه (ODA)، بپذیرند. ولی ODA روز به روز در حال کم شدن و درگیر شدن در قیود وضع شده توسط کشورهای جهان است.

هرچند وجود رابطه بین توسعه و امنیت مسئله ای پذیرفته است ولی واقعیت این است که بعد از یازده سپتامبر استفاده ابزاری از اهدای کمک های بین المللی بطور فزاینده ای افزایش یافته و کمک ها هم به کشورهایی اهدا شده اند که با برنامه ی جنگ علیه تروریسم همراهی کنند. کشمکش میان دو رویکرد امنیت انسانی که بر مبنای تعاریف محدود و گسترده ی آن شکل گرفته اند، نشانه ی مسئله ای در سیاست بین الملل است که از آن با نام «معامله ی بزرگ» یاد می کنند. معامله ی بزرگ یعنی اینکه کشورهای شمالی به توسعه ی کشورهای در حال توسعه جنوب «کمک می کنند» و در عوض کشورهای جنوب با خودداری از تولید سلاح، فرونشاندن مناقشات و غیره برای کشورهای شمال «امنیت» سنتی فراهم می آورند. ولی بعد از پایان جنگ سرد معامله بزرگ بیش از پیش مورد موشکافی قرار گرفته است.

از دیدگاه کشورهای جنوبی معامله ی بزرگ بعد از جنگ سرد ناکافی بود. مساعدت های توسعه ای دیگر در عصر جهانی شدن کافی به نظر نمی آمدند زیرا توسعه ی نامتوازن و نابرابر شمال و جنوب هر روز بیش از قبل با مسائل ساختاری همچون رژیم های تجاری نابرابر و دیون بلند مدت پیوند می خورد. برای مثال در دوره ی منتهی به اجلاس سران سازمان ملل در سال ۲۰۰۵، NAM و G77 طرح هایی به جامعه جهانی ارائه کردند

که نابرابری های ساختاری که موجب غرض ورزی در روابط بین المللی می شوند بررسی گردند. نابرابری هایی مانند برگزاری اجلاس دوحه، دموکراتیک کردن مؤسسه برتون وودز^۱، و غیره.

علاوه بر این لزوم بازنگری در دلایل و مسئولیت های مرتبط با ناامنی خود نشانگر لزوم بازنگری در معامله ی بزرگ بود. اگر شمال بصورت روز افزون به طرح بحث در مورد فقدان حکومت خوب، فساد فراگیر و حکومت ها ناموفق می پرداخت، جنوب هم هر روز آشکارتر از پیش خواستار خرید سلاح، خصوصاً انواع سبک آن، از شمال می شد تا مشروط به دریافت مساعدت برای توسعه، در نبرد علیه تروریسم شرکت کند. این امر مطمئناً به افزایش بودجه نظامی هم در شمال و هم در جنوب منجر می شد، که هم همینطور هم شد.

بخش سوم:

چالش جهانی و منطقه ای پیش روی مفهوم امنیت انسانی چیست؟

لازم به ذکر است که این نکات منفی ظاهری عجین شده با مفهوم امنیت انسانی به هیچ وجه معرف واقعیت این مفهوم، خصوصاً آنگونه که محبوب الحق در نظر داشت، نیستند. این چالش های منفی نشان دهنده ی ماهیت نامتوازن روابط بین المللی در عصر حاضر هستند که در آن برخی کشورهای عمدتاً لیبرال مرجع و مسئول تعیین نرم ها می شوند و بقیه را از دور مذاکره خارج می کنند. در ماهیت اصیل مفهوم امنیت انسانی هیچ مسأله ی ذاتاً جدل برانگیزی وجود ندارد. تبدیل این مفهوم به بازیچه ای سیاسی فقط نتیجه ی قدرت برخی کشورها در روابط و سازمانهای بین المللی نیست بلکه حاصل ضعف کشورهای دیگر در اثبات ادعاهایشان نیز می باشد. گذشته از همه اینها چه کشوری می تواند به واقع ادعا کند که نسبت به امنیت مردمش در زندگی روزمره شان بی اعتناست؟ بنابراین کشورهای غیر غربی باید وارد مباحثات جهانی شود و به ارائه تعریف خود و تبیین وظایف و اقداماتشان پردازند. نه اینکه موضعی دفاعی، منفعل و مبتنی بر انکار اتخاذ کنند. بازگشت به تعریف اصیل مفهوم امنیت انسانی، یعنی همان تعریفی که محبوب الحق ارائه کرد، یک ضرورت می باشد.

¹ Bretton Woods

۱) امنیت انسانی جهانشمول است یا نسبی؟

بحث بر سر جهانی یا نسبی بودن امنیت انسانی نیز از مباحث داغ جاری در مجامع دانشگاهی و تعداد زیادی از سازمانهای بین المللی است. آیا این مفهوم بیشتر به مشکلات ناشی از بحران و توسعه نیافتگی شدید و در نتیجه به «جنوب»، خاستگاه بیشتر مناقشات، می پردازد که فقر بیشتر در آنجا نمود پیدا می کند و توسعه نیافتگی نسبت به کشورهای صنعتی شمال مشهودتر است؟ یا اینکه به بخش های محروم جوامع غرب و به دیگر افراد هم مربوط می شود؟

از نظر محبوب الحق امنیت انسانی برای ایجاد «مشارکتی جدید میان شمال و جنوب» بود، تلاشی «مبتنی بر اخلاقیات جدید در وظایف متقابل و احترام متقابل» (۱۹۹۵). ولی حادثه ی ۱۱ سپتامبر، توافق نظر غرب در مورد مسئله ی «حکومت های قاصر (ناتوان)»، استاندارد «وظیفه ی دفاع»، کمک های مشروط و پیوند زدن مسائل مربوط به توسعه به مسائل امنیتی شمال که همه در دهه ی بعد از در گذشت الحق رخ دادند، جملگی نشان دهنده ی از میان رفتن مشارکت مورد نظر میان شمال و جنوب هستند. امروزه امنیت انسانی «خیری» شده است که به نظر می رسد کشورهای غربی آنرا «فراهم می کنند» و به نظر می رسد کشورهای جنوب فاقد آن هستند. ولی چنین درک نامتقارنی اشتباه است.

محبوب الحق مسئله ی امنیت انسانی را اصولاً به مسائل روزمره ی زندگی مردم در هر نقطه ای از جهان مرتبط می دانست، بنابراین مفهوم امنیت انسانی در مورد مردم کشورهای صنعتی هم صدق پیدا می کرد. گزارش UNDP نیز می گوید: «امنیت انسانی به مردم تمام جهان، چه در کشورهای ثروتمند باشند و چه در کشورهای فقیر، مربوط است. ممکن است آنچه امنیت آنها را تهدید می کند متفاوت باشد - گرسنگی و بیماری در کشورهای فقیر و مواد مخدر و جنایت در کشورهای ثروتمند - ولی همه ی این تهدیدات واقعی و در حال گسترش هستند». بنا به این تفسیر تفاوتی بین کشورهای امن / توسعه یافته و نا امن / توسعه نیافته وجود ندارد بلکه تفاوت میان مردم دارای امنیت / بهره مند از توسعه و مردم شاهد ناامنی / بی بهره از توسعه است. بنابراین مفهوم امنیت انسانی همانقدر که به قحطی در سودان ربط دارد به مسائل مناطق حومه ی پاریس هم مربوط می شود.

در نتیجه امنیت انسانی مشکل کشورهای جنوب و راه حل آن دخالت، کمک های مالی و محافظت از جانب کشورهای شمال نیست. پذیرش جهانی بودن مسأله ی امنیت انسانی بیانگر آن است که حتی در جوامع غربی که خشونت شهری، ناامنی شغلی،

بیماریهای همه گیر، خصوصی سازی زایشگاه های عمومی، مسلح شدن جامعه و غیره آنها را تهدید می کند هم باید سیاستهای داخلی امنیت انسانی اتخاذ شود.

بنابراین مفهوم امنیت انسانی قطعاً مفهومی جهانی است و نمی توان آن را «مشکلی» منحصر به کشورهای در حال توسعه و یا به اصطلاح ناموفق دانست. علیرغم جهانی بودن این مفهوم نمی توان انکار کرد که مردم جوامعی همچون جوامع صنعتی، کشورهای در حال گذار، کشورهای جهان اسلام، کشورهای مستعد درگیری و کشورهای کمتر توسعه یافته همه نیازها، خواسته ها و ادراکات متفاوتی از مفهوم «امنیت» دارند. برای اینکه این مفهوم واقعاً جهانی باشد نباید به حق انحصاری تعدادی از کشورهای صنعتی و غربی تبدیل شود.

با این وجود در عرصه ی روابط بین الملل اشاره به موارد نقض امنیت انسانی در دیگر کشورها و نکوهش کردن آن بدون پذیرش مشکلات خود به یک عرف تبدیل شده است. در نتیجه کشورهایی که مورد نکوهش قرار می گیرند حالت تدافعی و حتی گاهی تهاجمی بخود می گیرند. بحران مالی کنونی جهان که گریبان قدرتهای بزرگ اقتصادی را گرفته است از یک سو و ظهور قدرتهای جایگزین جدید همچون چین، هند و روسیه در عرصه ی روابط بین الملل از سوی دیگر می توانند باعث اتخاذ دیدگاهی متوازن تر در پذیرش جهانی بودن مفهوم امنیت انسانی شوند.

۲) حکومت لازم است، ولی با کدام مسئولیتها؟

پذیرش امنیت انسانی به عنوان حق اساسی و غیر قابل نقض همه ی افراد - فارغ از تابعیت شان - خود به خود بر مسئله ی مسئولیت تأثیر می گذارد و راه را برای تحمیل یک سری بایدها بر طیف وسیعی از نقش آفرینان حکومتی و فوق حکومتی هموار می کنند. ولی این به معنای ایجاد بی ثباتی در روابط بین المللی نیست. رویکرد امنیت انسانی به معنی نادیده گرفتن حکومت نیست. حکومت مستقل همچنان واحد و بازیگر اصلی در سازماندهی روابط بین الملل باقی می ماند فقط ممکن است وظایفش تغییر کند. حکومت به ایفای نقش اصلی ادامه می دهد ولی نمی تواند از زیر بار مسئولیت هایش شانه خالی کند.

رویکرد مبتنی بر امنیت انسانی هر چند حکومت را به عنوان اصلی ترین تأمین کننده این امنیت می پذیرد ولی برای نقش او سه شرط متذکر می شود. در حله ی نخست برخلاف الگوی رئالیستی که به حکومتهای مقتدر و قدرتمند معتقد است این رویکرد حکومتهای بنیاد شده بر حق را موثرترین و مشروع ترین شکل حکمتمتی برای تأمین امنیت انسانی می داند. در ثانی حاکمیت با توجه به مسئولیت دوباره تعریف می شود

به گونه ای که به توان و خواست حکومت برای تأمین امنیت انسانی مشروط می گردد. و سوم اینکه رویکرد امنیت انسانی معتقد است حتی زمانی که حکومت توان تأمین امنیت انسانی را دارد نمی توان آنرا تنها تأمین کننده ی امنیت دانست. در حالت ایده آل رویکرد امنیت انسانی حکومت را بخشی از شبکه ی سیاسی بهم پیوسته و پویایی تصویر می کند که نقش آفرینان غیر حکومتی از قبیل NGO ها، جوامع مدنی و سازمانهای بین المللی و منطقه ای و نیز افراد و جوامع فردی با آن همکاری می کنند. از نقطه نظر امنیت انسانی نقش آفرینان غیر حکومتی به رقابت با حکومت نمی پردازند بلکه به حکومت در رسیدن به اهدافش برای افزایش سطح امنیت انسانی یاری می رسانند.

۳) آیا امنیت انسانی مصلحت عموم جهانیان است؟

یکی از راه های مسلم اجرایی کردن امنیت انسانی در چنین چارچوبی تعریف آن بصورت مفهومی مبتنی بر مصلحت عموم جهانیان است. اگر در سطح بین المللی نپذیرند که امنیت انسانی (HS) مصلحت عموم جهانیان است، نمی توان از سازمانهای بین المللی (سازمان ملل) انتظار داشت گامی در جهت تأمین آن بردارد. برای مقابله با چالش تهدیدات مرتبط با هم، گذرا و جهانی امروز، اقدامی جمعی، مشترک و همه جانبه لازم است. از آنجا که چالش های عصر حاضر ماهیتاً پیچیده و متنوع هستند، ابزارهایی که برای مقابله با آنها بکار می روند هم باید همین ویژگی را داشته باشند. در چنین شرایطی باید بین پیشگیری بنیادی (یعنی مقابله با ریشه های عمیق امنیت انسانی با راهبردی بلند مدت و مبتنی بر توسعه ی برابر، فرهنگ محور و فراگیر) و پیشگیری از بحران تمایز قائل شد.

اینجا این سؤال مطرح است که آیا افزایش مسئولیت فوق به ظرفیت های سازمانی مؤثر و خواست سیاسی بدل خواهد شد؟ اگر چه ادبیات و اهداف امنیت انسانی جایگاه خود را بیش از پیش در واژگان سازمان ملل تثبیت کرده اند ولی تغییرات سازمانی برای ارتقای HS بسیار اندک هستند. امنیت انسانی مسئله ای بیناحوزه ای است در نتیجه راه حلی بیناحوزه ای هم نیاز دارد و به نظرمی رسد چنین راه حلی خارج از حیطه عملکرد سازمانهای بین المللی و بروکراسی حکومتی عصر حاضر باشد زیرا این سازمانها و بروکراسی ها دچار تکرر حکم در حوزه های گوناگونی همچون امنیت، توسعه، مدیریت مالی، حقوق بشر، کودکان و زنان هستند. غالباً هماهنگی حوزه ها به دلیل حفظ (مرز میان) «حوزه ها» و نیز فقدان دانش لازم برای طراحی و اجرای رویکردهای بینا- (ونه تک-) حوزه ای ممکن نیست.

پیشرفت محدود آژانس های سازمان ملل در فراگیر کردن رویکرد امنیت انسانی نیز نشان دهنده ی حساسیت های سیاسی و اراده یا فقدان اراده ی کشورهای عضو است. تمام بحث هایی هم که حول موضوع وظیفه ی دفاع مطرح می شود تفصیل و اطناب در مورد وظیفه ی واقعی تأمین و پیشگیری است. درک درست مفهوم گسترده ی امنیت انسانی اجازه استفاده از قوای نظامی برای مداخلات بشردوستانه را نمی دهد، بلکه خواستار مداخله ی مسئولانه ی جامعه جهانی می شود. هدف اقدامات امنیت انسانی گسترده تر باید بر پیشگیری متمرکز باشد نه حل و فصل مناقشات جاری. این اقدامات باید بلند مدت و بدور از توجه رسانه ها باشند و از عدالت جهانی به عنوان بهترین ابزار برای ایجاد سازش استفاده کنند.

۴) برای «جنوب»: دستاوردی تحمیلی از جانب شمال یا اردایمی

مطلوب؟

علاوه بر اینکه دوران پس از ۹/۱۱ (۱۱ سپتامبر) را می توان دوران پیروزی پیمانهای غربی برای دخالت نظامی در جنوب و دوران تلاش کشورهای صنعتی قدرتمند تر در شورای امنیت دانست، این دوره به ظهور سیاست قاطعانه تری از سوی جنوب، یعنی سیاست مجادله و اعتراض، نیز منتهی شد. اگر چه به نظر می رسد شکافی میان ایالات متحده و اتحادیه اروپا بوجود آمده و ادبیات شان برای مسایلی همچون تروریسم، گسترش سلاح های هسته ای و حقوق بشر متفاوت شده ولی تقسیم بندی شمال/ جنوب همچنان ادامه دارد و پیش بینی پایان آن با اتمام جنگ سرد به واقعیت بدل نشده است.

ائتلاف های کشورهای جنوب برای پیشرفت با سه تغییر حاصل از عصر جدید ادامه دارند. این سه تغییر عبارتند از: نخست ورود چین که علیرغم عدم عضویت در G77 غالباً با کشورهای عضو آن در مورد سیاستهای بین المللی مذاکره می کند. چین نخست بخاطر نیاز به ذخایر دیگر کشورها برای منافع اقتصادی اش و دوم بخاطر منافع راهبردی اش در مناطقی مثل آسیای مرکزی و آفریقا، روز به روز چندجانبه گرایی^۱ نزدیک می شود و فعالتر می شود. در فوریه ۲۰۰۷ چین با همراهی روسیه طرح ایالات متحده برای میانمار را وتو کردند، عملی که از سال ۱۹۷۲ به بعد سابقه نداشت. تغییر دوم رشد اقتصادی هند، آفریقای جنوبی و برزیل است که به این کشورها امکان داده حرفشان را در مجامعی مثل WTO بزنند و برای گرفتن کرسی دائم در شورای امنیت سازمان ملل اعمال فشار کنند. و سومین تغییر هم ظهور گروه های منطقه ای مثل ASEAN و سازمان همکاریهای

^۱ Multilateralism

شانگهای (SCO) است. این گروهها به دلیل قدرت اقتصادی و تواناییهای نظامی شان می توانند استانداردهای جدیدی در صحنه ی روابط بین الملل طرح کنند و یا اقدام به رد استاندارد طرح شده کنند. مسلماً این تغییرات می توانند فرصتی برای بازنگری در مسئله امنیت انسانی باشند بطوریکه این مسئله به وسیله ی سازش شمال و جنوب تبدیل شود نه ابزار ایجاد شکاف.

کشورهای در حال توسعه، خصوصاً گروه G77، به انتقاد از الگوی امنیت انسانی پرداخته اند زیرا بیم آن دارند که این الگو به ابزاری برای تحمیل ارزشها و اصول غرب تبدیل شود و یا توسط قدرتهای بزرگ برای توجیه دخالت در دیگر کشورها مورد استفاده قرار می گیرد. ولی باید ظهور پدیده ی امنیت انسانی را نشانه ی پیروزی جنوب دانست زیرا توانسته مسائل مربوط به توسعه را در مباحث امنیت جهان مطرح کند. این مسئله را می توان با مسائل تاریخی و منافع جنوب در سازمانها و روابط بین الملل همراستا تلقی کرد.

علیرغم همه ی نگرانی ها امنیت انسانی دقیقاً همان الگویی است که جنوب امروز به آن نیاز دارد و می توان آنرا به بهترین شکل از مفهوم «وظیفه ی دفاع» که به کشورهای شمالی حق انحصاری دخالت نظامی می دهد، جدا کرد. رویکرد امنیت انسانی به جنوب اجازه می دهد در شرایطی که منافع ملی بطور فزاینده ی در نبرد جهانی علیه تروریسم استفاده می شوند، جامعه ی بین الملل را متوجه مسائل کشورهای کمتر توسعه یافته و کرامت انسانی کند. برنامه امنیت انسانی می تواند جایگزین چهار موضع شود:

- نخست تقویت چند جانبه گرایی و همکاری میان کشورهای هم فکر برای مقابله با یک جانبه گرایی کشورهای مثل آمریکا.
- دوم تعریف خطرات جدید همچون فقر، بیماری ها، فقدان امکانات آموزشی، تحرکات جمعیتی کنترل نشده، افزایش گرمای زمین، سلاح های سبک و غیره برای برنامه ای جهانی به عنوان جایگزین خطرات غلوآمیزی همچون تروریسم و سلاح های کشتار جمعی که از کشورهای به اصطلاح «شرور» سرچشمه می گیرند. به علاوه مردم در زندگی روزمره شان بیشتر از جانب خطرات به اصطلاح «ترم» تهدید می شوند تا خطرات «سخت» مثل حمله ی کشورهای تروریستی و یا سلاح های کشتار جمعی.
- سوم معطوف کردن توجهات به مسئولیت هایی که کشورهای شمالی در کنترل اقدامات خطر سازی همچون تجارت اسلحه، صنایع آلوده کننده محیط زیست و

غیره دارند، اقداماتی که باعث می شوند شمال به اندازه ی جنوب، و شاید هم بیشتر، خطرناک باشد.

- و چهارم اینکه در شرایطی که گفتمان مربوط به امنیت جهان واقع گرایانه تر می شود و برنامه های سیاسی مبتنی بر جنگ علیه تروریسم و سلاح های کشتار جمعی خواهان بکارگیری منابع اولویت های توسعه ای در راستای منافع زمین راهبردی و منافع ملی موجود در نبرد بر سر نفت هستند، جنوب باید از این فرصت برای حفظ اولویت های توسعه ای استفاده کند.

۵) آیا بکارگیری اصطلاح توسعه ی انسانی برای کشورهای در حال

توسعه مناسب تر است؟

هر چند ممکن است گروهی معتقد باشند اصطلاح «توسعه ی انسانی» برای نشان دادن چالش های پیش روی جنوب مناسب تر است ولی لازم است خاطرنشان کنم که این دو مفهوم را نمی توان جایگزین هم کرد. توسعه ی انسانی به رفاه و گسترش انتخابهای مردم مربوط می شود. در سطح سیاسی، توسعه ی انسانی یعنی اجرای سیاست های رشد اقتصادی در عین حصول اطمینان از توزیع برابر. ولی امنیت انسانی بدین معنی است که مردم بتوانند میان این انتخابها با اطمینان و آزادانه برگزینند و کم و بیش مطمئن باشند که فرصت هایی که امروز دارند را فردا از دست نخواهند داد. امنیت انسانی یعنی اطمینان از اینکه چیزی فرایند و برون داد توسعه را به مخاطره نمی اندازد. امنیت انسانی فقط به دستاوردها توجه نمی کند بلکه سعی می کند دستاوردها را با تمرکز آگاهانه بر «ریسک های زیان آور» حفظ کند، ریسک هایی همچون مناقشات، جنگ ها، نوسانات اقتصادی، بلایای طبیعی، فقر مفرط، آلودگی محیطی، بیماری و غیره.

از نقطه نظر سیاسی، سیاستهای عمومی باید فرایند رشد را تضمین کنند، تا اگر همانطور که امروز مشاهده می کنیم، توسعه دچار بحران شد امنیت اجتماعی اساسی وجود داشته باشد و فقرا فقیرتر نشوند. لازم به ذکر است که ادامه بحران ۱۹۹۷ آسیا باعث افزایش مقبولیت مفهوم امنیت انسانی شد. این بحران به شکل بحران مالی آغاز شد و سپس به بحران توسعه ای و خیمی بدل گشت و زندگی روزمره مردم را تحت تأثیر قرار داد. اگر فرایند رشد اقتصادی تضمین شده نباشد هر بار که بحرانی به وقوع بپیوندد شاهد چرخه های توسعه زدائی بیشتری خواهیم بود. اکنون شاهد همان بحران های ده سال پیش هستیم.

۶) کاربرد مفهوم امنیت انسانی برای آسیای غربی

پیش از رد کردن این مفهوم بدلیل غربی بودن آن و امکان ایجاد خطر برای امنیت ملی و استقلال شان، کشورهای آسیای غربی باید با این مفهوم و مباحث پیرامونی آن آشنا شوند و سپس بصورت فردی و نیز بصورت جمعی و در قالب بلوک های منطقه ای و موضوعی درباره آن تصمیم بگیرند، تصمیمی مبنی بر اینکه آیا این مفهوم را بکار گیرند یا خیر.

بهتر این است که این کشورها به فکر ارائه ی مفهومی جایگزین برای به چالش کشیدن تعاریف موجود باشند. بنابراین کشورهای آسیای غربی نیاز به اتخاذ تصمیمی آگاهانه در مورد پذیرش، رد و یا ارائه ی جایگزین برای مفهومی دارند که هم اینک در روابط و سازمانهای بین المللی استفاده می شود.

هنوز راه درازی تا توافق بر سر تعریفی دقیق در پیش داریم. خود همین هم برای کشورهای غیر غربی یک فرصت است. تأثیر مفهوم امنیت انسانی بصورت چارچوبی گسترده و انعطاف پذیر بیشتر است از تأثیرش در قالب تعریفی خشک و دقیق. در حالت نخست از این مفهوم می توان برای ارزیابی خطرات، پیش بینی بحرانها، تحلیل دلیل اختلافات و ارائه ی راهکارهایی مستلزم تقسیم بندی دوباره ی مسئولیت ها، استفاده کرد.

بنابراین بحث در مورد امنیت انسانی باید در آسیای غربی ادامه پیدا کند تا:

۱- تعاریف جایگزینی ارائه شوند که واقعیت های منطقه ای آسیای غربی و ارزشهای اسلام را در نظر بگیرند.

۲- گفتگویی منطقه ای برای شناخت جمعی عوامل تهدید کننده بشر و تشخیص فرصتهای همکاری شکل گیرد.

۳- مشخص شود که آیا مفاهیم اصلی شکل دهنده ی امنیت انسانی (رهایی از فقر، رهایی از ترس و زندگی سربلند (پر کرامت) با مفاهیم اسلام و مسئولیتهای جمعی سازگار هستند یا نه و اگر هستند چگونه.

۴- مشخص شود که همکاری های جنوب- جنوب چگونه می تواند برای برخورد با تهدیدات مشترک و نیز مسئولیت های مشترک در منطقه کارساز باشد.

منابع

جهت اطلاع از منابع به اصل مقاله به زبان انگلیسی مراجعه نمایید.